



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

جلسه: ۱۱

موضوع: بررسی حکم قرض ربوی بین اشخاص حقوقی

تاریخ: ۹۹/۰۸/۰۷

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

خلاصه جلسه قبل:

وجه چهارم از وجوه فروش استقراضی عبارت بود از تفصیل بین شخصیت حقوقی مثل شرکت ها و مؤسسات حقوقی و بین شخصیت حقیقی، به این صورت که گفته شود که قرض ربوی بین اشخاص حقیقی اشکال دارد و لذا فروش استقراضی بین اشخاص حقیقی حرام می باشد ولی حکم مسئله در مورد اشخاص حقوقی ولو نسبت به بعضی از انواع و اقسام آن، این گونه نیست. این مبحث، داری صور مختلفی می باشد:

- ✓ صورت اول: قرض دهنده و قرض گیرنده شخص حقیقی باشند.
- ✓ صورت دوم: قرض دهنده و قرض گیرنده شخصیت حقوقی باشند.
- فرض اول: هر دو شخصیت حقوقی، در قالب غیر شرکت سهامی باشند.
- فرض دوم: هر دو شخصیت حقوقی، در قالب شرکت سهامی باشند.
- فرض سوم: قرض دهنده شخصیت حقوقی شرکت سهامی و قرض گیرنده شرکت غیر سهامی باشد.
- فرض چهارم: قرض دهنده شرکت غیر سهامی و قرض گیرنده شرکت سهامی باشد.
- ✓ صورت سوم: یکی از طرفین شخصیت حقوقی و طرف دیگر شخصیت حقیقی باشند.
- فرض اول: قرض دهنده شخص حقیقی و قرض گیرنده شرکت غیر سهامی است
- فرض دوم: قرض دهنده شرکت غیر سهامی و قرض گیرنده شخص حقیقی است
- فرض سوم: قرض دهنده شخص حقیقی و قرض گیرنده شرکت سهامی است
- فرض چهارم: قرض دهنده شرکت سهامی و قرض گیرنده شخص حقیقی است

حکم برخی صور و فروض بیان شد و رسیدیم به فرض چهارم از صورت دوم:

فرض چهارم از صورت دوم: قرض دهنده شخصیت حقوقی غیر سهامی و قرض گیرنده شرکت سهامی می باشد

مثل این که دولت به ایران خودرو قرض می دهد که در این صورت شخصیت حقوقی غیر سهامی (دولت) ربا خوار می باشد و شرکت سهامی، ربا می دهد.

در این فرض نیز باید بر اساس هر دو مبنا، حکم مساله را مشخص کنیم:

- ✓ طبق مبنای اول که خود شرکت سهامی مالک اموالش می باشد و شرکت سهامی نیز شخصیت حقوقی است: همانند صورت اول می باشد که دو شرکت حقوقی به یکدیگر قرض ربوی داده اند، و لذا مکلف نمی باشد و لذا مشمول خطابات نهی از ربا نمی شود، و در مورد حکم وضعی قرض ربوی بین آن ها، همان حکم فرض اول از صورت دوم را دارند.
 - ✓ طبق مبنای دوم که شرکت سهامی صرفاً یک عنوان است و سهامداران همگی به صورت مشاع، مالک اموال و سهامها می باشند و مردم در آن اموال با یکدیگر شریک می باشند:
- در این صورت مردم به یک شخصیت حقوقی مثل دولت، ربا می دهند و دولت ربا خوار است در این جا از یک طرف آن چه

در ادله تحریم ربا، مسلم است این است که ربا خواری حرام است ولی این خطابات متوجه شخصیت حقوقی که در این فرض ربا خوار است نمی‌شود و لذا باید به بررسی ادله بپردازیم که آیا خطابات نهی از ربا، شامل طرف مقابل ربا نیز می‌شود و پرداخت ربا و دادن سود به شرط زیاده به قرض دهنده، حرام می‌باشد یا خیر؟

- اگر مفاد ادله و اطلاقات ادله تحریم ربا این باشد که ربا دادن و ربا گرفتن، هر دو حرام است: ربا دادن قرض گیرنده حرام می‌شود و لذا قرض گرفتن او باطل می‌شود و همان‌طور که قبلاً گفتیم «بطلان» امری دو طرفی می‌باشد، نه یک طرفه فلذا اصل قرض یا شرط ضمن آن، باطل خواهد بود و بالتبع فروش استقراضی در این فرض نیز باطل است.

- اگر مفاد ادله حرمت ربا این باشد که صرفاً رباخواری حرام است: در این صورت ربا گرفتن شخصیت حقوقی حرام نمی‌باشد (زیرا که مکلف نیست) و ربا دادن سهامداران، نیز حرام نمی‌باشد (بنا بر فرض) و لذا قرض ربوی باطل نمی‌شود و لذا مشمول عمومات باب معاملات مثل اوفوا بالعقود و... می‌شود فلذا در این فرض، قرض ربوی صحیح و بالتبع فروش استقراضی بلاشکال خواهد بود.

نکته مهم: نباید تصور شود که بر اساس مبنای دوم، همواره، شرکت حکم شخصیت حقیقی را پیدا می‌کند، بلکه در واقع و تعبیر دقیق این است که شرکت سهامی، طبق مبنای دوم، حکم سهامداران خود را پیدا می‌کند، و لذا اگر مردم و اشخاص حقیقی، سهامدار آن شرکت باشند، احکام شخصیت حقیقی نیز بر آن‌ها مترتب می‌شود ولی اگر اشخاص حقوقی دیگری همچون دولت و مؤسسات خیریه و... سهامدار آن شرکت بودند، حکم مسئله همان حکم شخص حقوقی است و دیگر بر اساس مبنای دوم نیز، شرکت و سهامداران مکلف به حکم تکلیفی نمی‌شوند و خطاب حرمت تکلیفی متوجه آن‌ها نمی‌گردد و لذا شرکت‌های سهامی همچون شرکت نفت و... که سهامداران آن وزارت خانه‌ها و دولت می‌باشد، حکم آن حتی بنا بر مبنای دوم نیز، حکم قرض دادن دو شخصیت حقوقی به یکدیگر است و بازگشت به مباحث قبلی پیدا می‌کند.

ولذا بر اساس این نکته، بحث را بنا بر این فرض ادامه می‌دهیم که سهامداران شرکت سهامی، اشخاص حقیقی باشند:

بررسی ادله حرمت ربا دادن

برخی خواسته‌اند با تمسک به اطلاقات ادله تحریم ربا، اثبات نمایند که ربا دادن نیز حرام می‌باشد، و لذا باید به بررسی روایات مدنظر بپردازیم و بررسی نماییم که آیا چنین مفادی دارند یا خیر؟

روایت اول

مَحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرِّبَا وَآكَلُهُ وَبَاعُهُ وَمَشْتَرِيهِ وَكَاتِبُهُ وَشَاهِدِيهِ.

بررسی دلالتی:

پیامبر اکرم در این روایت چندین مورد را لعن نموده است: خود ربا، رباخوار، فروشنده ربا، خریدار ربا، نویسنده ربا و دو شاهد بر ربا. و از طرفی «لعن» مساوی با حرمت می‌باشد.

^۱ (۳) - فی المصدر عمرو بن خالد.

مقصود از «بائعه و مشتری» دو شخصی هستند که با یکدیگر معامله ربوی انجام می‌دهند و لذا بائع همان ربا گیرنده است و مشتری همان ربا دهنده است.

به طور مثال وقتی که شخصی یک تن گندم را به صورت نسیه در مقابل دو تن گندم می‌فروشند، در این جا فروشنده (بایع)، رباخوار است و مشتری که خریدار است، ربا دهنده است.

با توجه به این معنا، این روایت دلیل می‌شود که ربا دادن نیز حرام می‌باشد.

ولی در مفاد این روایت و نحوه استدلال به آن دو شبهه وجود دارد:

شبهه اول:

این روایت در خصوص ربای معاملی می‌باشد، زیرا که در ربای قرضی بائع و مشتری وجود ندارد و لذا نمی‌توان از ظاهر این روایت برای بحث ما استفاده کرد.

مگر این که الغای خصوصیت کنیم از ربای معاملی و بگوییم که بین ربای معاملی و قرضی تفاوتی وجود ندارد، و وقتی ربا دادن حرام شده باشد، دیگر فرقی بین قرض و معامله نیست و در هر دو ربا دادن نیز حرام است؛ و یا این که از این روایت تنقیح مناط نموده و بر اساس آن حکم را به ربای قرضی نیز سرایت بدهیم.

شبهه دوم:

ممکن است که روایت معنای دیگری نیز داشته باشد:

ربا گرفتن حرام است، چه شخص خودش ربا و مالی که زیادتر گرفته است بخورد و مصرف نماید یا این که آن زیاده را بفروشد و یا این - که کسی که آن مال زیاده را بخرد یعنی مشتری مال زیاده، همگی ملعون هستند.

شبهه این تعبیر در ارتباط با خمس نیز وارد شده است که کسی که خمس را بخرد یا بفروشد، فلان آثار را دارد و جایز نیست و لذا در بحث ما نیز مقصود این است که خود ربا را بفروشد یا بخرد فلذا روایت بر اساس این معنا دلالت بر حرمت ربا دادن نمی‌کند.

البته این طور معنا کردن روایت بعید می‌باشد ولی در هر صورت با مطرح شدن این احتمال در معنای روایت، روایت مجمل خواهند شد و دیگر نمی‌توان بر اساس آن حرمت ربا دادن را اثبات نمود.

شبهه سوم:

استفاده از «لعن» مساوی با حرمت نمی‌باشد زیرا که در روایات در مورد امور مکروه نیز تعبیر «لعن» به کار رفته است، مثل این که شخصی که تنها بخوابد یا تنها مسافرت برود، لعن شده است.

صاحب جواهر نیز در بحث احتکار این شبهه را مطرح نموده‌اند که لعن مساوی با حرمت نمی‌باشد.

فلذا در هر صورت حتی اگر این روایت شامل قرض ربوی بشود و مقصود از مشتری ربا، همان قرض گیرنده باشد، این روایت دلالت بر حرمت ندارد و حداکثر این است که «ربا دادن» برای قرض گیرنده مکروه می‌شود ولی حکم وضعی بطلان را ندارد.

مگر این که بتوان به قرینه سایر ادله اثبات کنیم که ربا دادن حرام است و بالتبع این روایت نیز حمل بر حرمت شود.

شبهه چهارم:

با صرف نظر از سایر شبهات و با این فرض که همه آن‌ها قابل جواب باشند، می‌گوییم که ظهور این روایت در موردی می‌باشد که هر دو طرف ربا یعنی هم بائع و هم مشتری، مرتکب کار حرام شده‌اند و در واقع روایت در مورد جایی است که دو طرف شخصیت حقیقی باشند و لذا فرض ما که رباخوار شخصیت حقوقی است و دلیل بر حرمت فعل او نداریم و لعن او معنایی ندارد، از اطلاق روایت تخصصاً خارج است و لذا روایت دلالتی بر حرمت ربا دادن در فرض ما ندارد.

بررسی سندی:

سند مرحوم شیخ تا حسین بن سعید، اشکالی ندارد.

حسین بن سعید نیز ثقه می‌باشد.

با توجه به این که در تمام روایاتی که «أَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ» با یک واسطه از «زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ» نقل کرده است، «عمرو بن خالد» وجود دارد نه «محمد بن خالد»، می‌فهمیم که در این جا نیز اشتباه در استنساخ رخ داده است و در هر صورت صحیح همان «عمرو بن خالد» می‌باشد.

حسین بن علوان و محمد بن خالد (که صحیح آن عمرو بن خالد می‌باشد) محلّ کلام می‌باشند:

بررسی وثاقت حسین بن علوان:

وجه اول برای اثبات وثاقت حسین بن علوان:

مرحوم نجاشی در ترجمه «حسین بن علوان» فرموده است که:

الحسين بن علوان الكلبي: مولا هم كوفي عامي و أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة، روي عن أبي عبد الله عليه السلام و ليس للحسن كتاب و الحسن أخص بنا و أولى روى الحسين عن الأعمش و هشام بن عروة^۱.

اگر عبارت «یکنی أبا محمد ثقة» مربوط به «حسین» باشد، ایشان ثقه خواهند شد و اگر مقصود برادرشان یعنی «حسن» باشد، وثاقت حسین بن علوان اثبات نمی‌شود.

البته با توجه به این که در مقام ترجمه حسین بن علوان بوده است و در قبل تمام ضمائری به حسین بر می‌گردند، و تمامی اوصاف در توصیف حسین بوده است، این جا نیز ظاهر این است که مقصود همان «حسین بن علوان» است.

البته در مقابل نیز گفته‌اند که اگر مقصود نجاشی، توصیف «حسین» بود، مناسب این بوده که در عبارت «واو» ذکر کند و بگوید: و أخوه الحسن و یکنی أبا محمد ثقة و به همین قرینه مقصود، توصیف «حسن» می‌باشد.

پس بر اساس وجه اول، وثاقت ایشان اثبات نشد.

وجه دوم برای اثبات وثاقت حسین بن علوان:

علامه در خلاصه از ابن عقده نقل می‌کند که ایشان ثقه است.

اگر بپذیریم که علامه طریق معتبر به کتاب ابن عقده داشته است، می‌توان این طریق را پذیرفت و از این طریق وثاقت حسین بن علوان اثبات شود.

وجه سوم برای اثبات وثاقت حسین بن علوان:

حسین بن علوان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) می‌باشد و در رجال شیخ در قسمت مرتب در ذیل نام حسین، آمده است و همان‌طور که قبلاً گفتیم ظاهر این است که قسمت مرتب در رجال شیخ، منقول از کتاب ابن عقده است که ایشان اصحاب امام صادق (علیه السلام) را جمع آوری کرده بودند و تمامی این افرادی که به عنوان اصحاب امام صادق (علیه السلام) در رجال ابن عقده آمده بودند، همگی ثقه هستند.

وجه چهارم برای اثبات وثاقت حسین بن علوان:

در اسناد تفسیر قمی، «حسین بن علوان» وجود دارد و لذا کسانی که قائل هستند که:

^۱ رجال النجاشي/باب الألف منه/باب الحسن والحسين/۵۲.

اولاً تفسیر موجود همان تفسیر علی بن ابراهیم قمی (رضوان الله علیه) می باشد. ثانیاً مقدمه کتاب نیز متعلق به خود ایشان است. ثالثاً عبارت مقدمه، دلالت بر این مطلب دارد که تمام راویان کتاب، ثقه می باشند. می توانند از این وجه برای اثبات وثاقت «حسین بن علوان» استفاده کنیم.

ولی همان طور که قبلاً گفتیم:

اولاً این که تفسیر موجود همان تفسیر علی بن ابراهیم قمی باشد، ثابت نیست. ثانیاً دلالت مقدمه بر مدعا (وثاقت تمامی راویان موجود در کتاب) محلّ تأمل و مخدوش است.

وجه پنجم برای اثبات وثاقت حسین بن علوان:

«حسین بن علوان» در اسناد کتاب کافی واقع شده است.

بر طبق مبنای کسانی که قائل اند که وجود شخصی در اسناد مرحوم کلینی (ره) در کتاب کافی، دلیل بر وثاقت می شود، وثاقت این راوی اثبات می شود.

وجه ششم برای اثبات وثاقت حسین بن علوان:

اجلائی همچون حسین بن سعید، حسن بن ظریف، از ایشان روایت نقل کرده اند. کسانی که نقل روایت اجلاء از شخصی را، دلیل وثاقت آن شخص می دانند، می توانند به این طریق استناد کنند.

نتیجه بررسی حسین بن علوان:

پس وثاقت حسین بن علوان برای کسانی که یکی از این وجوه را قبول داشته باشند، اثبات می شود و در غیر این صورت، وثاقت ایشان اثبات نمی شود.

بررسی وثاقت عمرو بن خالد

اگر راوی همان «محمد بن خالد» باشد، مجهول است و هیچ شناختی از او نداریم. ولی اگر راوی «عمرو بن خالد» باشد، وجوه را می توان برای اثبات وثاقت ایشان مطرح کرد:

وجه اول برای اثبات وثاقت عمرو بن خالد:

مرحوم کشی در رجال شان فرموده اند که:

«ذکر ابن فضال أنه ثقة»

ولذا ابن فضال، او را توثیق کرده است.

وجه دوم برای اثبات وثاقت عمرو بن خالد:

در اسناد کامل الزیارات، واقع شده است.

وجه سوم برای اثبات وثاقت عمرو بن خالد:

مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه، ایشان را در ابتدای سند آورده است و در مشیخه نیز طریق خود را به ایشان ذکر کرده است. ولذا بر اساس مبنای کسانی که قائل هستند نام کسانی که در ابتدای اسناد صدوق در فقیه ذکر شده اند، صاحب کتاب هستند و همان طور که در مقدمه آمده است، کتب آن ها معول علیه و مرجع بوده است ولذا نویسنده آن کتب نیز افراد ثقه بوده اند، بر این مبنا وثاقت «عمرو بن خالد» نیز اثبات می شود.

وجه چهارم برای اثبات وثاقت عمرو بن خالد:

ایشان در اسناد روایات کتاب کافی واقع شده است.

وجه پنجم برای اثبات وثاقت عمرو بن خالد:

مرحوم شیخ در ذیل روایتی در استبصار که در مورد مسح رجلین می‌باشد، و «عمرو بن خالد» نیز در سند آن روایت وجود دارد، می‌فرماید که راویان این روایت، «زیدی» هستند ولی به وثاقت آن‌ها اشکال نمی‌کند، در حالی که اگر «عمرو بن خالد» ضعیف یا مجهول بود، باید اول به این جهت، اشکال می‌کرد ولی تنها اشکالی که نسبت به ایشان وارد کرده است، در مورد مذهب این راوی می‌باشد که «زیدی» مذهب است.

پس مشخص می‌شود که «عمرو بن خالد» در نظر مرحوم شیخ طوسی، ثقة بوده است ولو این‌که امامی اثنی عشری نبوده است.

نتیجه بررسی وثاقت عمرو بن خالد:

اگر کسی یکی از وجوه را بپذیرد، می‌تواند وثاقت عمرو بن خالد را اثبات نماید ولی در غیر این صورت وثاقت ایشان، اثبات نمی‌شود.

بررسی وثاقت زید بن علی (علیه السلام)

در مورد ایشان مطالب متعددی وارد شده است که آیا ایشان بر خلاف نظر اهل بیت (علیهم السلام) قیام کرده است یا این‌که قیام او بر طبق نظر معصومین (علیهم السلام) بوده است، ولی در هر صورت ما بحث در مورد ایشان را به صورت مختصر بیان می‌کنیم و به ذکر یک روایت صحیح، اکتفاء می‌کنیم و همین روایت برای افتخار و وثاقت ایشان کافی خواهد بود:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا لَأَنْفُسِكُمْ فَوَاللَّهِ إِنْ الرَّجُلَ لِيَكُونَ لَهُ الْعَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بَعْنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بَعْنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَاللَّهُ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يِقَاتِلُ بَوَاحِدَةٍ يَجْرِبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْأُخْرَى بَاقِيَةً فَعَمَلُ عَلِيٍّ مَا قَدَّ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدَّ وَاللَّهُ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَاتَمَّ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لَأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٌ مِّنَّا فَانظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُّجْتَمِعٍ لِيَنْقُضَهُ فَالْخَارِجُ مِّنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَنَنْ نَشْهَدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتْ الرَّايَاتُ وَالْأَلْوِيَّةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَاقْبَلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهْلِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عِلْمًا ٢.

کسی که امام معصوم (علیه السلام) در توصیف او گفته باشند که او عالم و صدوق است، همین مطلب برای اثبات وثاقت او کافی است و نیاز به مطالب دیگر نیست و لذا وثاقت ایشان اثبات می‌شود.

١. أي خرج أحد من الهاشميين أو العلويين. (آت)

٢. ظاهره أن خروج القائم عليه السلام في رجب و يحتمل أن يكون المراد أنه مبدأ ظهور علامات خروجه فأقبلوا إلى مكة في ذلك الشهر لتكونوا شاهدين هناك عند خروجه. (آت)

٣. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ٨، ص: ٢٦٤.

نتیجه بررسی سندی و دلالتی روایت اول:

من حیث المجموع ممکن است گفته شود که این روایت از جهت سندی معتبر است ولی از جهت دلالتی یعنی دلالت این روایت بر حرمت پرداخت زیاده از طرف قرض گیرنده، روایت با مشکل مواجه است، مگر بتوان به شبهات مطرح شده در بررسی دلالتی این روایت، پاسخ داد.

روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْخَشَابِ عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيْسَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَهْلِ حَرْبِنَا رَبًّا نَأْخُذُ مِنْهُمْ أَلْفَ دِرْهَمٍ بِدِرْهَمٍ وَ نَأْخُذُ مِنْهُمْ وَ لَا نُعْطِيهِمْ. وَ زَوَاهُ الصَّدُوقُ مُرْسَلًا نَحْوَهُ^۱

این روایت قبلاً بیان شده است و از جهت دلالتی و سندی بررسی شده است^۱ و لذا در مقام، فقط از جهت دلالت بر مدعای خودمان که حرمت پرداخت ربا، به بررسی این روایت می‌پردازیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند که از اهل حربی ربا می‌گیریم اما ربا نمی‌دهیم. ممکن است بر اساس عبارت «لا نعطيهم» استفاده شود که ربا دادن نیز حرام می‌باشد، به این تقریب: علاوه بر این که رباخواری حرام است، دادن ربا نیز حرام است و لذا در روایت آمده است که ما به آن‌ها ربا نمی‌دهیم و معنای این عبارت این است که «دادن ربا جایز نیست» و از طرف دیگر این روایت مطلق است و هم شامل ربای در معامله و هم ربای در قرض می‌شود.

اشکالات

این روایت همان‌طور که قبلاً گفته شد، از جهت سندی اشکالاتی دارد، که در حال حاضر متعرض آن نمی‌شویم. ولی از جهت دلالت بر حرمت ربا دادن، اشکالاتی دارد، که عبارت‌اند از:

اولاً: «لا نعطيهم» دلالت بر حرمت این فعل ندارد، زیرا که چه بسا مکروه است و بیش از کراهت نمی‌توان از این تعبیر استفاده کرد و به عنوان قرینه، می‌توان به عبارت «نأخذ منهم» استشهاد کرد که دلالت بر وجوب ندارد، بلکه صرفاً دالّ بر جواز است فلذا طرف مقابل آن (یعنی لانعطيهم) نیز دلالت بر حرمت نخواهد داشت.

ثانیاً: حتی به فرض این که دلالت بر حرمت داشته باشد، با توجه به این که در رابطه رفتار در مقابل اهل حرب است و این که «ما مسلمانان به اهل حرب ربا نمی‌دهیم»، اصلاً در مقام بیان حکم شرعی اولیه نمی‌باشد بلکه در مقام بیان حکم ولائی است و نمی‌توان حکم را به سایر زمان‌ها و شرایط تسری داد.

ثالثاً: به فرض این که روایت دلالت بر حکم شرعی حرمت داشته باشد، می‌گوییم که این روایت فقط ناظر به حکم «ربا دادن به اهل حرب» می‌باشد و حرمت فقط شامل آن فرد می‌شود و دلالتی بر این مطلب ندارد که دادن زیاده و ربا به مسلمان نیز حرام است و به صورت واضح‌تر، شامل پرداخت زیاده و ربا به اشخاص حقوقی نمی‌شود، زیرا که فرموده است «لانعطيهم» یعنی به آن اهل حرب - که اشخاص حقیقی هستند - ربا نمی‌دهیم و اطلاقی ندارد که شامل اشخاص حقوقی نیز بشود.

نتیجه بررسی روایت دوم:

۱. وسائل، ج ۱۸، ص ۱۳۵.

۲. جلسه هشتم (۹۹/۰۷/۲۳).

این روایت، دلالتی بر مدعای بحث ما ندارد و نمی‌تواند حرمت ربا دادن به شخص حقوقی را اثبات نماید.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ مَعَ رَجُلٍ مَالٌ قَرْضًا فَيُعْطِيهِ الشَّيْءَ مِنْ رِبْحِهِ مَخَافَةَ أَنْ يَقْطَعَ ذَلِكَ عَنْهُ فَيَأْخُذَ مَالَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ شَرْطَ عَلَيْهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ شَرْطًا. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ نَحْوَهُ تَقْرِيْبَ اسْتِدْلَالٍ بِهِ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ:

مردی از شخصی طلبکار است یعنی مالی را به عنوان قرض به دیگری داده است، قرض گیرنده، مقداری از سودهایی که با آن مال قرضی، به دست می‌آورد به قرض دهنده پرداخت می‌کند، زیرا که نگران است که قرض دهنده، مال خودش را از او پس بگیرد. حال از امام (علیه السلام) سوال شده است که آیا این کار در صورتی که در هنگام، قرض شرط نکرده باشند، جایز است؟ حضرت می‌فرمایند که اگر شرط زیاده در قرض نکرده باشند، این کار جایز است.

مفهوم پاسخ امام این است که «اگر در قرض شرط زیاده کرده باشند، قرض گیرنده حق ندارد سود و زیاده را به قرض دهنده پرداخت کند».

بنابراین بر اساس مفهوم این روایت که در مورد، قرض می‌باشد، دادن ربا (اعطای زیاده به همراه شرط) حرام است.

بررسی استدلال به روایت سوم

دو احتمال در مورد سؤالی که در روایت مطرح شده است، وجود دارد:

- همان که در تقریب استدلال مطرح شد که عبارت بود از این‌که: آیا قرض گیرنده مجاز به پرداخت سود و زیاده بدون شرط، به قرض دهنده می‌باشد؟
 - اگر قرض گیرنده به دلیل ترس و... به قرض دهنده بدون این‌که شرط کرده باشند، سود و زیاده پرداخت کند، آیا قرض دهنده مجاز به گرفتن آن مقدار زیاده می‌باشد؟
- که بر اساس معنای دوم (که البته معنای بسیار بعیدی می‌باشد) روایت مربوط به رباخواری می‌شود ولی بر اساس معنای اول، روایت ناظر به پرداخت ربا می‌شود. ولذا استدلال به این روایت، مشروط به استظهار معنای اول می‌باشد.

البته حتی بنا بر استظهار معنای اول، اشکالات دیگری به استدلال به این روایت وارد است:

- این روایت در مورد قرض مردی به مرد دیگر است که با الغای خصوصیت، ظاهر در این معنا می‌شود که موضوع روایت، اشخاص حقیقی می‌باشد فلذا شامل بحث ما که «ربا دادن شخص حقیقی به شخص حقوقی است»، نمی‌شود و از این جهت اطلاق ندارد.

مگر این‌که از این قید نیز الغای خصوصیت شود و گفته شود که موضوع روایت اعم از شخصیت حقیقی و حقوقی است و یا این‌که بر اساس تنقیح مناط حکم این موضوع (شخص حقیقی) را به شخص حقوقی نیز تعدی بدهیم.

- این روایت در مورد فرضی می‌باشد که رباخواری حرام می‌باشد ولذا در این فرض روایت می‌فرماید که «اعطای زیاده و ربا» نیز حرام است ولی این روایت ناظر به فرضی که رباخواری حرام نباشد، نمی‌باشد ولذا روایت اطلاق ندارد تا حکم «اعطای زیاده و

ربا» در فرضی که «گرفتن ربا و زیاده» حرام است، را نیز مشخص کند و لذا شمول روایت نسبت به بحث ما محل کلام است.

۳. همان طور که قبلاً گفته شده است، این روایت اشکال سندی دارد، که خلاصه آن عبارت بود از این که: وثاقت «موسی بن سعدان» محل کلام است و این که گفته شده است مرحوم صدوق نیز این روایت را نقل کرده است، گفتیم که اشتباه است و مرحوم صدوق این روایت را نقل نکرده است.

روایت چهارم

«محمد بن الحسین باسناده عن صفوان عن إسحاق بن عمار قال: قلت لأبي إبراهيم ع الرجل يكون له على الرجل المال قرضاً فيطول مكثه عند الرجل لا يدخل على صاحبه منه منفعة فينبه الرجل الشيء بعد الشيء كراهية أن يأخذ ماله حيث لا يصيب منه منفعة أ يحل ذلك له قال لا بأس إذا لم يكن بشرط. و باسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان مثله. و رواه الصدوق باسناده عن إسحاق بن عمار إلا أنه قال: لا بأس إذا لم يكونا شرطاه»^۱.

این روایت دارای سند صحیح است و از جهت سندی اشکالی ندارد، زیرا که سند تا «اسحاق بن عمار» اشکالی ندارد و در مورد «اسحاق بن عمار» نیز می‌گوییم که چه یک نفر باشد، همو ثقه است و چه دو نفر باشند که یکی فطحی و دیگری شیعی باشد، هر دو ثقه می‌باشند، و لذا در هر صورت این واسطه نیز ثقه است فلذا روایت معتبره می‌باشد. و تقریب استدلال به این روایت همانند روایت قبلی می‌باشد، یعنی بر اساس این که سؤال از حلیت پرداختن ربا و زیاده به قرض دهنده باشد، می‌گوییم که: مفهوم جواب امام (علیه السلام) این می‌باشد که اگر شرط زیاده شده باشد، پرداخت زیاده به قرض دهنده، حرام می‌باشد.

و البته همان اشکالات روایت قبلی در این جا نیز تکرار می‌شود:

۱. در مورد سؤال راوی دو احتمال وجود دارد، یعنی احتمال دارد که سؤال راوی در مورد پرداخت ربا نباشد، بلکه سؤال در مورد گرفتن آن مقدار مال زیاده‌ای باشد که قرض گیرنده به قرض دهنده پرداخت می‌کند و لذا حضرت می‌فرمایند که اخذ آن مقدار زائد، بدون شرط زیاده اشکالی ندارد، فلذا روایت ناظر به قرض گیرنده نمی‌باشد. (که البته این معنا بسیار بعید و خلاف ظاهر می‌باشد).
۲. روایت در مورد اشخاص حقیقی می‌باشد، مگر این که با تمسک به الغای خصوصیت یا تنقیح مناط، حکم شخص حقوقی را نیز مشخص کنیم.
۳. این روایت در مورد فرضی می‌باشد که رباخواری حرام می‌باشد ولی اطلاق ندارد تا شامل فرض ما نیز بشود که یک طرف

۱. التهذيب ۶- ۲۰۵- ۴۶۷.

۲ (۶) - كذا في الأصل و فوقه (عند).

۳. مقصود از «الرجل» قرض گیرنده است.

۴ (۱) - الاستبصار ۳- ۱۰- ۲۸.

۵ (۲) - الفقيه ۳- ۲۸۴- ۴۰۲۷.

۶. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۵۷.

شخصیت حقوقی است و رباخواری در حق او حرمت ندارد ولذا شمول روایت نسبت به بحث ما محل کلام است.

دلیل پنجم

هر چند بر اساس روایات نتوانستیم، حرمت پرداخت ربا و زیاده را اثبات نماییم ولی بر اساس «حرمت اعانه بر ائمه» می‌گوییم که دادن ربا و زیاده، اعانه بر ائمه است و لذا حرام است.

مناقشه:

در صورتی پرداخت ربا و زیاده، اعانه بر ائمه خواهد بود که رباخواری بر قرض دهنده، حرام باشد ولی در فرض ما که رباخواری حرام و منکر نیست، ربا دادن نیز اعانه بر ائمه نخواهد بود ولذا از این جهت حرمتی نخواهد داشت.

دلیل ششم

بر اساس ادله نهی از منکر یا دفع منکر، شخص قرض گیرنده نباید، زیاده و ربا به قرض دهنده پرداخت کند، زیرا که پرداختن ربا، خلاف و نقض نهی از منکر است.

مناقشه:

در فرض ما قرض دهنده که شخصیت حقوقی است، مرتکب فعل حرام و منکر نشده است تا مشمول ادله نهی از منکر یا دفع منکر گردد فلذا ربا و زیاده دادن بر خلاف نهی از منکر یا دفع منکر نمی‌باشد.

فرض اول از صورت سوم: قرض دهنده شخص حقیقی و قرض گیرنده شرکت غیر سهامی است

مثل این که شخص حقیقی، به دولت قرض می‌دهد، مثلاً دولت به عنوان شخص حقوقی غیرسهامی، اوراق قرضه صادر می‌کند و مردم که اشخاص حقیقی هستند، آن اوراق را می‌خرند، در این جا بحث می‌شود که آیا در این فرض فروش استقراضی یا سایر تصرّفات در این اموال قرض گرفته شده به شرط زیاده، صحیح است یا خیر؟ با توجه به این که قرض گیرنده، شخص حقوقی محض است، حکم تکلیفی متوجه او نمی‌باشد، بلکه حکم حرمت تنها متوجه قرض دهنده که شخص حقیقی است، می‌باشد.

حال با توجه به این که رباخواری در ادله حرام شده است و قدر متیقن این است که اشخاص حقیقی را شامل می‌شود، باید بحث کنیم که آیا این ادله اطلاق دارند تا شامل فرض شوند که قرض گیرنده شخصیت حقوقی است که تکلیف متوجه او نمی‌باشد؟ یعنی مسلماً ادله حرمت ربا خواری، شامل فرضی که طرفین شخص حقیقی باشند، می‌شود ولی باید بررسی کرد که این ادله با اطلاق خود، شامل فرض ما که قرض گیرنده شخص حقوقی است و تکلیف متوجه او نمی‌شود، نیز می‌گردد یا خیر؟ و حکم این فرض همانند قرض ربوی دادن به صبی غیر ممیز می‌باشد که هیچ تکلیفی متوجه او نمی‌باشد.

- ✓ در صورتی که اطلاقات شامل این فرض شوند: در این جا دادن قرض ربوی برای مردم حرام و باطل است و از آن جایی که بطلان دوطرفی است، اصل قرض فی‌البین باطل می‌شود.
- ✓ در صورتی که اطلاقات ادله شامل این فرض نشود: نمی‌توان حرمت را برای این مکلفین اثبات نمود.

فرض دوم از صورت سوم: قرض دهنده شرکت غیر سهامی و قرض گیرنده شخص حقیقی است

دولت به مردم قرض می‌دهد و از آن‌ها سود می‌گیرد.

از یک طرف دلیلی بر حرمت ربا گرفتن (اخذ زیاده مشروط در قرض ربوی) از طرف شخصیت حقوقی غیرسهامی نداریم و از طرف دیگر در مورد حکم پرداخت ربا به شخصی که قرض ربوی دادن از جانب او، حرمت ندارد، مباحث آن گذشت و به این نتیجه رسیدیم که ادله شامل حرمت این فرض نمی‌شود.

فرض سوم از صورت سوم: قرض دهنده شخص حقیقی و قرض گیرنده شرکت سهامی است

همان‌طور که گفته شد، در مورد شرکت سهامی دو مبنا وجود دارد:

بر اساس مبنای اول: یعنی بنابر این که شرکت سهامی، شخصیت حقوقی است و مالک اموال خودش می‌باشد:

همان مباحث قبلی تکرار می‌شود و همانند فرض اول همین صورت می‌شود که شخص حقیقی به شخصیت حقوقی قرض ربوی بدهد. که خلاصه‌اش این است که در شمول ادله حرمت ربا نسبت به این شخص حقیقی، اشکال وارد است و قرض گیرنده نیز تخصصاً از ادله خارج است.

بر اساس مبنای دوم: یعنی بنابر این که شرکت سهامی، صرفاً عنوان باشد و سهامداران مالک اموال باشند:

همانند صورت اول می‌شود که دو شخص حقیقی به یکدیگر قرض ربوی داده‌اند که مسلماً حرام می‌شود، زیرا در واقع اشخاص حقیقی که سهامدار هستند، قرض گرفته‌اند و ربا می‌دهند.

فرض چهارم: قرض دهنده شرکت سهامی و قرض گیرنده شخص حقیقی است

در این‌جا نیز همان دو مبنا مطرح می‌شود:

بر اساس مبنای اول: یعنی بنابر این که شرکت سهامی، شخصیت حقوقی است و مالک اموال خودش می‌باشد:

همانند فرض دوم همین صورت می‌شود که شخص حقوقی به شخصیت حقیقی قرض ربوی بدهد. که خلاصه‌اش این است که در شمول ادله حرمت ربا نسبت به این شخص حقیقی، اشکال وارد است و قرض گیرنده نیز تخصصاً از ادله خارج است.

بر اساس مبنای دوم: یعنی بنابر این که شرکت سهامی، صرفاً عنوان باشد و سهامداران مالک اموال باشند:

همانند صورت اول می‌شود که دو شخص حقیقی به یکدیگر قرض ربوی داده‌اند که مسلماً حرام می‌شود، زیرا در واقع اشخاص حقیقی که سهامدار هستند، قرض ربوی داده‌اند و ربا می‌گیرند.

پس خلاصه این که در این تفصیل همواره باید به اختلافات چند مبنا توجه داشته باشیم:

۱. پذیرش یا عدم پذیرش مشروعیت اشخاص حقوقی.
۲. شخصیت حقوقی مشروع، قابلیت قرض دادن یا قرض گرفتن داشته باشد.
۳. شرکت سهامی، صرفاً عنوان است و سهامداران مالک اموال می‌باشند یا این که شخص حقوقی ما مالک اموال خودش می‌باشد.
۴. قابلیت داشتن یا نداشتن سهام برای قرض دادن.